

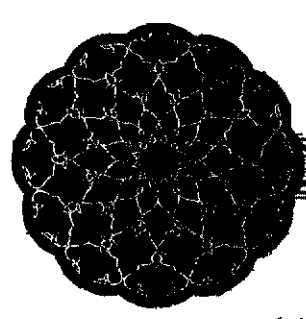


انگیزه‌های غزل

۱. تعریف شما از غزل و تغزل چیست و از نظر شما لوازم ذاتی غزل کدام‌اند؟
۲. چرا غزل به قالب محوری شعر فارسی تبدیل شده و آیا خواهد توانست در آینده هم این محوریت را حفظ کند؟
۳. آیا شما به وجود گونه‌های غزل از قبیل غزل اجتماعی، غزل حماسی و ... معتقدید؟
۴. به نظر شما جریانهای غزل دهه اخیر چه نسبتی با سنت غزل فارسی برقرار کرده‌اند و آیا می‌توان آنها را به عنوان یک نهضت شعری به رسمیت شناخت و به آنها امیدوار بود؟

امیدمهدی نژاد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
دکتر حسین روزبه‌پور



۱- غالباً در آن آورده می‌شود، مقطع غزل گویند - اصطلاح غزل، ابتدا مخصوص اشعار غنایی و سروده‌های آهنگین عاشقانه بوده که با الحان موسیقی تطبیق می‌شده و آن را اغلب با ساز و آواز می‌خواندند چنان که حافظ گوید:

مطرب از درد محبت غزلی می‌پرداخت
که حکیمان جهان را مژه خون‌پالا بود

بدین جهت غزل را «چامه» نیز گفته‌اند. زیرا چامه به معنی سرود و نغمه است و چامه‌سرای کسی است که غزلی را مطابق با موسیقی به آواز بخواند

۱. اگر به فرهنگهای معتبری چون لغتنامه دهخدا مراجعه بفرمایید، این معانی را برای واژه «غزل» می‌بینید: «عشقبازی، سخن گفتن با زنان و حدیث عشق کردن با ایشان، یا از جوانی یاد کردن، حدیث محبت و عشق کردن» و معنی لغوی تغزل که باب تفاعل از ریشه «غزل» است: «ظهار عشق کردن، به تکلف معاشرت نمودن و ...» است. اما از لحاظ کاربردی، اصطلاحاً غزل به قالب شعری یا اشعاری گفته می‌شود بر یک وزن و قافیه با مطلع مُصرع که معمولاً ابیات آن بین پنج تا دوازده و گاهی بیشتر از آن تا حدود هیجده بیست است که شاعر رعایت قافیه را باید در مصراعهای دوم همه ابیات بکند. بیت اول غزل را مطلع و بیت آخر آن را که نام شعری شاعر



بنابراین غزل قالبی است مستقل در شعر فارسی با ویژگیهای لفظی که به عرضتان رسید و با محتوای عشق یا شرح دلدادگی، توصیف معشوق و وصف الحال عاشق با سابقه‌های افزون بر هزار سال در قلمرو شعر کهن فارسی.

«تغزل» که به آن «تسبیب و تشبیب» نیز گفته‌اند، بر بخشهای آغازین قصاید - معمولاً قصاید مدحی - اطلاق می‌شود که با توجه به معنی تسبیب که به گفته شمس قیس رازی صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعار عجم: «تغزلی است که شاعر علی‌الرسم آن را مقدمه شعر خویش سازد، تا به سبب میلی که بیشتر نفوس را به استماع احوال محب و محبوب و اوصاف مغازلت عاشق و معشوق باشد، طبع ممدوح به شنودن آن رغبت نماید...» و تشبیب که در لغت: یاد جوانی و احوال ایام جوانی را نمودن و شادمانی و عشق‌ورزی است، لذا تغزل به ابیاتی گفته می‌شود که شاعران قصیده‌پرداز در آغاز قصاید خود می‌آورند و قبل از ورود به مدح ممدوح، شرح حال خویش را در عشق و عاشقی و وصف طبیعت از قبیل بهار و خزان و صبح و شب و مناظر جالب می‌پردازند و با این مقدمه توجه ممدوح یا خواننده را به قصد اصلی خویش بیشتر جلب می‌کنند.

آنچه که انگیزه شاعر غزل‌سرا و تغزل‌گوی در سرودن آنها می‌شود، عشق و جلوه‌های گوناگون است و این عشق بسته به آنکه مادی و جسمانی یا به تعبیر مولانا جلال‌الدین «عشقهایی کز پی رنگی» باشد تا معنوی و آسمانی، ارزش غزلیات و تغزلات متفاوت می‌شود و آنها را به انواعی تقسیم می‌کند.

تغزل نوعی شبه غزل است که در ابتدای قصیده قرار می‌گیرد و تعداد ابیات آن ۵-۴ تا ۱۵-۱۶ بیت و گاهی بیشتر است. اما غزل اشعار عارفانه یا عاشقانه‌ای مستقل که تعداد ابیات آنها معمولاً بین ۵ تا ۱۲ بیت است. واژه‌ها، عبارات و آهنگ و اوزان غزل نسبت به تغزل لطیف‌تر و گیراتر است.

در تغزل خصوصاً نوع تشبیب آن به واسطه آنکه شاعر به هنگام سرودن آن از ایام جوانی و کامرانیهای خود می‌گوید، طبعاً بین ابیات آنها ارتباط مینوی یا وحدت موضوع وجود دارد. در حالی که در بیشتر غزلیها، هر کدام از ابیات دارای معنی مستقل است و ظاهراً با یکدیگر ارتباطی ندارند.

عشق مطرح‌شده در تغزل، همیشه مادی و زمینی و غالباً از نوع عشقهای مجازی است و معشوق دارای واقعیت اجتماعی است. اما در غزل، مخصوصاً در غزلیات عارفانه، عشق معنوی و آسمانی است و معشوق جنبه تقدس دارد و لحظ شاعر روحانی است.

در تغزل اغلب موضوع وصال و شادکامی مطرح است، در حالی که در غزل بیشتر از هجران و فراق و اینگونه سخن می‌رود. قهرمان عشق در تغزل غالباً عشاق است و قهرمان غزل، معشوق.

۲. اگر منظورتان از محور بودن غزل در میان اشعار این است که دیگر انواع یا قالبهای شعری پیرامون اعتبار هنری غزل می‌چرخد یا به تعبیری این نوع از شعر، مهم‌تر از انواع دیگر است، این سخنی است قابل تردید و تأویل. زیرا مثلاً نوع مثنوی نیز از لحاظ اهمیت، قالبی است که شاعران حکیم و عارف و استادان ما آن را برای بیان افکار بلند خود برگزیده‌اند و شاهکارهایی چون شاهنامه، مثنوی معنوی، پنج‌گنج و بوستان را در آن خلق کرده‌اند و مالا اگر محوریتش از غزل بیشتر نباشد کمتر نیست. البته با توجه به این نکته اساسی که قالب مثنوی از جهتی قابل مقایسه با غزل نیست، چه برای سرودن مطالب مفصل به کار می‌رود و چون دست شاعر از لحاظ آوردن

قافیه کاملاً باز است، از آن سود می‌جوید.

همچنین بسیاری از رباعیات نظیر، رباعیات ابوسعید ابی‌الخیر، خواجه عبدالله انصاری، مولوی، خیام و ... را می‌توان ارائه کرد که مضامینشان از لحاظ عمق و زیبایی و صور خیال با بسیاری از غزلیات ناب رقابت می‌کند یا دیگر قالبهای سنتی شعر فارسی حتی برخی از قالبهای آزاد و نیمایی.

اما به هر حال محتوای غزلیات از عمق جان شاعران سرچشمه می‌گیرد و منعکس‌کننده غمها، شادیهها و آرزوهای آنهاست و از سویی زبان حال اغلب خوانندگان آنهاست، لذا غزل جزو جالب‌ترین قالبهای شعری است. البته به شرط آنکه مطالبش تکراری، کهنه و تقلیدی نباشد چه بی‌گمان آنچه شعر یک شاعر را رونق و جلا می‌دهد و ماندگار می‌کند، مضامین بکر و ناب، نحوه و سبک عرضه اندیشه و احساسات شاعر است؛ حال در هر قالبی می‌خواهد باشد و بر این قیاس شاعران آینده نیز اگر موازین مذکور را در آفرینشهای هنر شعری‌شان رعایت کنند، آثار ایشان خواندنی، دلربا و ماندگار خواهد شد. هر چند به قول لسان‌الغیب، حافظ، که غزلیاتش مورد تقلید هزاران شاعر بعد از او قرار گرفته است، درباره مقام شاعری و شعر خود فرموده:

حسد چه می‌پری ای دست‌عظیم برحافظ

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

۳. بلی، بنده هم مثل بسیاری با تقسیم غزل به گونه‌های مختلف موافقم. زیرا این گونه‌ها یا انواع از محتوا و درون‌مایه غزلیات بر می‌آید. هر چند که محتوای اصلی همه غزلیهایی که سروده شده است عشق می‌باشد، و قاعده همه غزلیات را تحت یک عنوان یا غزلیات عاشقانه باید جای داد، اما با توجه به تنوع دلیستکیهای شاعران و اینکه معشوقه‌هایشان متفاوت‌اند و از لحاظ معنوی درجاتی دارند که از خداوند یا معشوق ازلی عارفان آغاز می‌شود و سپس مقدساتی نظیر: انسانهای کامل، علم، دین، شهادت، وطن را در بر می‌گیرد تا به عشقهای از پی رنگ عاقبت ننگ می‌رسد و یا عنایت به این نکته دقیق درست که گفته‌اند: ارزش عشق رابطه‌ای مستقیم با ارزش معشوق دارد چنانکه اگر معشوق صفات متعالی و باقی و پایدار باشد، مقدس و درخور پرستین است و اگر فانی و فاقد ارزشهای والا، بی‌اعتبار. لذا غزلیات به دو دسته کلی عاشقانه و عارفانه تقسیم می‌شوند که عاشقانه‌ها مضمّن جلوه‌هایی از عشق ظاهری اغلب از پی رنگ است و عارفانه‌ها بیان‌کننده افکار عالی عرفانی، عشق به حقیقت و مقدسات و نکته‌های دقیق اعتقادی نظیر بیشتر شاعران عارفی چون سنایی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ، عراقی، جامی و ... ولی گاه ممکن است موضوعاتی مانند تعلیم و تربیت، سیاست، حکمت، مدح نیز وارد قلمرو غزل شود و اقسام دیگری نظیر غزل وطنی، غزل مدحی، غزل سیاسی، غزل اندرزی یا آموزشی را به وجود آورد. در مورد غزلیهای مذکور بنده در کتاب انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، به تفصیل همراه با ارائه شواهدی از غزلسرایان معروف، بحث کرده‌ام. اما در مورد غزل حماسی که از دستاوردهای ادبیات انقلاب اسلامی است:

همان طور که در دو مقاله سیری در خون‌نامه خاک - سروده: نصرالله مردانی و «تگاهی به اشعار حماسی - عرفانی عارف شجاع جماران» نوشته‌ام: «غلب غزلیاتی که در دوره انقلاب و پس از آن، به ویژه آثاری که در فاصله هشت سال دفاع مقدس توسط شاعران متعهد و وفادار به انقلاب و ضمناً مرید و هوادار امام خمینی (ص) سروده شده است، نظیر آنچه که برای نمونه درباره مجموعه شعر خون‌نامه خاک، سروده نصرالله مردانی مشاهده می‌شود، رنگ و بویی آمیخته از حماسه و مضامین غنایی را داراست، اگر از اختصاصات اشعار حماسی، جنبه آفاقی و بیرونی آن را در

نظر بگیریم و رسالت شاعر حماسه‌سرا مانند شاهکاری که استاد طوس، فردوسی، به وجود آورده است - را در این بدانیم که وی تصویر علایق و آرمانهای ملتی را که استقلال و تمنن او در حال تکوین است، در اثر خویش منعکس می‌کند و از دلآوریها و احوال قهرمانان و عظمت و جلال جنگ‌جویانه رزمجویان سرزمین خود سخن می‌گوید و به تحلیل خلق و خوی ابرمردانی که برای کسب افتخارات و حفظ کیان ملتشان می‌کوشند می‌پردازد، و جنگهای ایشان را که به واقع نبرد میان خیر و شر، یا مقابله قدرتهای اهورایی با نیروهای شیطانی و اهریمنی در بستر حوادثی جالب و عبرت‌آموز است، به شکلی غرورانگیز وصف می‌کند؛ و از طرفی با توجه به درون‌مایه و هویت شعر غنایی که مثل اعلائی آن نوع غزل است، و غزل مبین احساسات مشخص شاعر بوده و جنبه درونی دارد، و در آن از عواطفی نظیر عشق و دلدادگی و هجران و دردمندی، رنجها، شادیها و تأثرات زندگی فردی انسان سخن می‌رود و معمولاً با توصیفات از گل و شکوفه و نسیم و ماهتاب و پگاه و شامگاه و وصف می و معشوق و ساغر و ساقی؛ خلاصه با آرمانها و حسب الحال شاعر همراه می‌باشد، در بسیاری از اشعار «خون‌نامه خاک» و آثار مشابه آن، هم صیغه‌ای از شعر حماسی به چشم می‌رسد و هم حال و هوایی از غزل و مضامین غنایی احساس می‌شود، که البته گاه یکی از دو عنصر (حماسه و غزل یا مضامین غنایی) بر دیگری فزونی می‌گیرد. نظیر ابیات ذیل که از دو غزل حماسی عرفانی مردانی نقل شده است از مجموعه شعر خون‌نامه خاک او:

سمند صاعقه زین کن، سواره باید رفت
 به عرش شعله، سحر با ستاره باید رفت
 شهید زنده تاریخ عشق می‌گوید
 به دار سرخ انال‌الحق دوباره باید رفت
 بیوش جوشن آتش به تکسوار فلق
 که در مصاف خسان چون شراره باید رفت

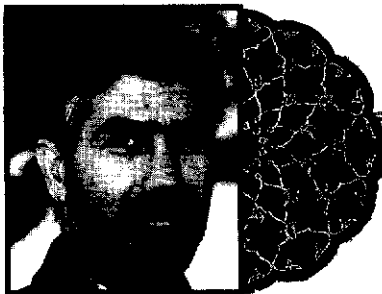
به گوش لاله خونین نسیم عاشق گفت
 چو گل ز باغ جهان پاره‌پاره باید رفت
 الخ

یا ابیات ذیل از غزل «پای این هفت آسمان امشب به دوشی دیگر است» که به گفته خود شاعر آن را در لحظات حملسه والفجر و در کنار سنگ‌نشینان، شب هنگام آن حماسه بزرگ سروده است:

در خم خورشیدی دل، جوش، جوشی دیگر است
 می‌فروش عشق، اینجا می‌فروشی دیگر است
 باده توحید می‌جوشد ز جام عاشقان
 در میان بادمنوشان، نوش نوشی دیگر است
 در مدار شوق می‌خواند زمین آواز عشق
 پای این هفت آسمان امشب به دوشی دیگر است
 یا این ابیات که نمونه اعلائی از غزل حماسی عرفانی است:

منظومه‌ای از آتشم، آتشفشانی سر کشم
 در کهکشانی بی‌نشان خورشیدگون رقصیده‌ام
 پیراهن تن پاره کن، عریانی جان را ببین
 من در جهان دیگری از خود برون رقصیده‌ام
 با رقص من در آسمان، رقصان تمام اختران
 من بر بلندای زمان بنگر که چون رقصیده‌ام

نظیر اشعاری که نقل شده با مضامین حماسی عرفانی در سروده‌های شاعران دیگر انقلاب نظیر: حمید سبزواری، محمود شاهرخی، علی معلم، سید حسن حسینی، عبدالجبار کاکایی، علیرضا قزوه، حسین اسرافیلی و ... را می‌توان یافت که همان طور که قبلاً اشارت کردم، این نوع شعر را که می‌توان به آن نام غزل حماسی داد، از فرآورده‌های ادبیات انقلاب است و باید به آن توجه خاص داشت و پیرامون این گونه آثار پژوهش زیادتری به عمل آورد.



پژوهشگاه
 رساله‌های علمی
 پرتال جامع علوم انسانی

بشنوم پندی
 بررسی سیر تکوینی و روند تکاملی قالب غزل خود محتاج نگارش مقاله‌ای جداگانه است. ولی همین اندازه کافی است بدانیم که عده‌ای بر روی این نظریه پای می‌فشرند که غزل در سیر تکاملی خویش از قصیده جدا شده و به عنوان یک قالب ادبی مستقل تا به امروز به زندگی خود ادامه داده است. دیگر اینکه گفته‌اند شعر پارسی بعد از اسلام، اصول وزنه‌های خود را از شعر عربی گرفته و ممکن است که غزل پارسی از غزل عربی اقتباس شده باشد. در این مورد مطالعه کتاب «المعجم» نگارش «شمس‌الدین محمد قیس رازی» خالی از فایده نیست.
 و اما نظر شخصی من این است که غزل شکل تکامل یافته و پیراسته

۱. به شهادت پیشینه هزار ساله ادب پارسی، غزل یکی از فاخرترین، غنی‌ترین و باشکوه‌ترین قالبهای ادبی است که ظرفیت والایی برای بیان مضامین غنایی و عاشقانه دارد.
 تاریخ سرایش اولین غزل پارسی - به معنای اصطلاحی آن - به قرنهای سوم و چهارم هجری بر می‌گردد و نام شاعرانی همچون شهید بلخی (متوفی ۳۲۵ ه.ق) و رودکی سمرقندی (متوفی ۳۲۹ ه.ق) در شمار اولین غزلسرایان به ثبت رسیده است.
 پژوهشگران تاریخ ادبیات معتقدند اولین غزل زبان پارسی، غزل معروف شهید بلخی با مطلع زیر است:
 مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی / که هرگز از تو نگردم، نه



تغزل است. تغزل یا «پیش‌قصیده» گونه‌ی ابتدایی و ناقص غزل استقلال یافته‌ی امروزی است. برای مثال قصیده‌ی رودکی از سه قسمت تشکیل می‌شده است:

۱. پیش‌قصیده، یعنی همان «تشبیب» و «تغزل»

۲. موضوع که شامل ستایش و یا مرثیه می‌شده است.

۳. بخش پایانی، اشعاری مشتمل بر دعای ممدوح (شریطه).

تفاوت عمده‌ی غزل با تغزل در این است که غزل به عنوان یک قالب تکامل یافته‌ی ادبی از قابلیت‌های والایی برای بیان مضامین گوناگون عرفانی، حماسی، سیاسی و اجتماعی برخوردار است؛ در حالی که تغزل به اقتضای وابستگی خود به قصیده صرفاً برای بیان مضامین عاشقانه - عشق مجازی و زمینی - به کار می‌رفته است.

و اما در مورد بخش دوم سؤال اول باید بگوییم: وزن، ایجاز، عشق و زیبایی جزء لوازم ذاتی یک غزل خوب است و به کلام غیر موزون، مطول، غیرعاشقانه و نازیبا نمی‌توان نام غزل نهاد. با عنایت به این نکته شاعر غزلبردار باید به هستی نگاه عاشقانه داشته باشد و به همه چیز رنگ عاشقانه بزند، حتی به مضامین سیاسی و حماسی:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

۲. جواب این سؤال کاملاً مشخص است؛ به خاطر وجود شاعری به نام «حافظ» که همچنان معاصر است؛ من شک ندارم که بدون حافظ «غزل» این اقبال عمومی را پیدا نمی‌کرد که به عنوان محوری‌ترین قالب ادبی تا به امروز به حیات خود ادامه بدهد. حافظ با نوع ادبی شگفت خویش به غزل رنگ جاودانگی زده است. امروز ما برای تشخیص سره از ناسره، شعر همه شاعران را با شعر حافظ محک می‌زنیم و اغراق نیست اگر بگوییم که طلای ناب شعر حافظ، ما ایرانی‌ها را در شعر مشکل‌پسند و سخت‌گیر کرده است. و اما اینکه آیا غزل خواهد توانست در آینده هم این محوریت را حفظ کند یا نه، مشروط به تحقق چند چیز است:

الف - اجتهاد در حوزه‌ی غزل در ادامه‌ی سیر تکوینی و روند تکاملی غزل پارسی صورت بگیرد.

ب - رفتار شاعران هر عصر با غزل، رفتاری «فراهنجار» باشد.

ج - شاعران غزلبردار قنوت انعطاف و انطباق‌شکلی و محتوایی غزل را متناسب با تحولات فرهنگی و اجتماعی داشته باشند.

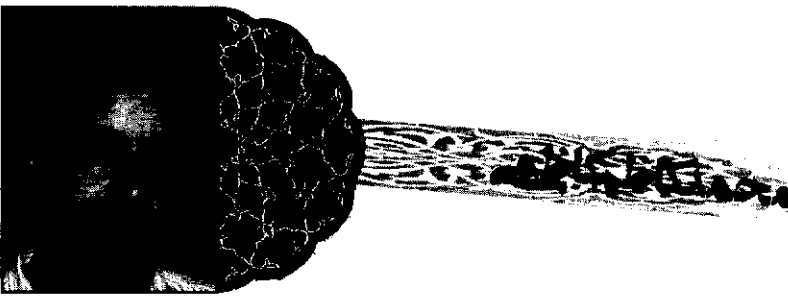
۳. با پذیرش این تعریف که غزل شعری است بین پنج تا دوازده بیت که مصراع اول و مصراعهای زوج آن هم‌قافیه است، بله می‌توان در محتوا و

مضمون قائل به گونه‌های غزل عاشقانه، عارفانه، سیاسی، حماسی، اجتماعی و ... شد. ولی یادمان نرود که در تمام این گونه‌ها، تعریف غزل باید حفظ شود، و گرنه نام آن شعر را باید چیز دیگری گذاشت، چیزی غیر از غزل.

به نظر من غزل به هر شکلی که جلوه کند، باز هم غزل است. یعنی در هیچ شرایطی نمی‌تواند از جوهره‌ی ذاتی و فطرت اصلی خود که «ایجاز» و «زیبایی» است جدا شود. ولی قبول دارم که در هر عصری به جلوه‌های ظاهر می‌شود. برای مثال در عصر سعدی، کار غزل عاشقی کردن است و بس، اما در زمانه‌ی حافظ غزل به رند قلندری می‌ماند که در پناه عرفان، با دو رویی و نفاق و ریا و ... می‌جنگد. در دوران مشروطه، غزل در نقش یک مصلح اجتماعی و سیاسی، شمشیر زبان سرخ خویش را علیه استبداد از نیام روشنگری و آزادی‌خواهی بر می‌کشد و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در دوران دفاع مقدس، همچنان که شاهد بودیم، غزل در کسوت یک رزمنده، لباس رزم بر تن می‌کند و برای دفاع از آب و خاک و ناموس این ملت به جبهه می‌رود؛ و اما امروز، به نظر من رسالت غزل در شرایط فعلی عدالت‌گستری و مهرورزی است. غزل امروز بار دیگر باید عاشقی کند و برای تقسیم عشق و عدالت و لبخند به پا خیزد.

۴. بدون تعارف بگوییم که نسبت غزل امروز با غزل اصیل پارسی، نسبتی ظاهری و تصنعی است. چیزی که امروز به اسم غزل می‌بینیم، تنها در صورت به غزل شبیه است و در سیرت هیچ نسبت معقول و مقبولی با غزل ریشه‌دار و اصالت‌مند پارسی ندارد.

رفتار ما با غزل در سالهای اخیر رفتاری پدرسالارانه بوده است. یعنی ما با استبداد رأی خواستهایم غزل را به عقد ازدواج کسانی در آوریم که عروس غزل هیچ نسبتی با آنها نداشته است؛ آوانگارد، پست‌مدرن، غزل زبان و ... به همین خاطر غزل امروز به اصلاح نژاد نیاز دارد. زیرا در این سالها به خاطر اختلاط و آمیختگی غزل با تیره‌ها و نژادهای غیر اصیل، غزل به موجودی هولناک و تحمل‌ناپذیر تبدیل شده است. غزل امروز «مسیخ» شده است و اگر برای اصلاح نژاد آن چاره‌ای نیندیشیم، دیگر آینده‌ای برای آن متصور نیست. به نظر من ظلمی که امروز بر غزل می‌رود، در تاریخ هزار ساله ادبیات ما بی‌سابقه است. البته جای امیدواری هست، چرا که هنوز این عرصه از حضور یلان و روین‌تنان نام‌آوری که از نسل حافظ، عطار و مولانا هستند خالی نشده است و به خاطر حضور روشن این نسل غیرتمند، فردا خورشید غزل همچنان پر فروغ در آسمان خواهد تابید و بار دیگر روسپاهی به زغال خواهد ماند و بس.



سرودهام» به طور طبیعی چه را در نظر دارد و یا وقتی مخاطبی به شاعر می‌گوید «غزلی بخوان» انتظار چه چیزی را دارد؟ به نظر من می‌رسد که در حال حاضر، شاعران و مخاطبان آنها، از این

۱- شاید من در این مورد، قدری قالبی می‌اندیشم، ولی به باور من، غزل همان چیزی است که عموم شاعران و مخاطبان آنها، شعری با این شکل و شمایل را غزل می‌نامند. یعنی باید دید وقتی شاعری می‌گوید «غزلی

را حفظ کنیم. به نظر من، باید معنای لغوی «غزل» را فراموش کرد و به معنای اصطلاحی آن - که در پرسش پاسخ دوم بدان اشاره شد - پناه برد. در این صورت، البته غزل الزاماً سخنی از نوع «مطایبه با نسوان» نخواهد بود و «مجادله با رجال» و دیگر مضامینی از این دست را هم در بر خواهد گرفت.

۴ - به نظر من، زایش جریانهای نو و ایجاد موجهای تازه، از ضروریات بقای هر قالب شعری است. ما از سنت همان قدرش را می‌گیریم که به درد ما می‌خورد و تازه در صورت لزوم، در همان هم تصرف می‌کنیم، نظیر تصرفی که در وزن غزل کردند سیمین بهیسانی و حسین منزوی و دیگر و دیگران و البته این تصرفها هم نه یک کشف غیرمنتظره، بلکه دریافت مسیر طبیعی غزل فارسی و انداختن شعر در آن مسیر بود.

من حفظ سنت را شرط کافی و یا حتی شرط لازم هر موفقیت نمی‌دانم. به همین صورت، نوآوری را هم لازم یا کافی نمی‌دانم. مهم، موفقیت شاعر در بیان هنری و مؤثر احساسات و افکارش است. پس ما باید هر شعر را با توجه به ارزش وجودی آن بررسی و ارزیابی کنیم و هر جریان را نیز بر اساس آثاری که پدید آورده است.

پس به طول خلاصه پاسخ من به این پرسش، این است که بله، اینها را می‌توان نهضت‌هایی تازه دانست، ولی امیدواری به ماندگاری آنها، بستگی به این دارد که قابلیت ماندگاری را دارند یا نه. (از کرامات شیخ ما...) نه، آن قدر هم کلی‌گویی و بدیهی‌سرایی نمی‌کنم. ماندگاری آنها بسته به این است که بتوانند تنوع و انعطاف‌پذیری را حفظ کنند و هر یک در بستری که ایجاد کرده‌اند، خشک نشوند.



نعت‌الله‌سعیدی

می‌شود! مثل داشتن یک جو احساس عاشقانه، در گیر شدن ذات شاعر با هستی و ... البته دو قافیه بیت اول و مصرعهای دوم.

۲. چون اولاً با چهار پنج قافیه هم کارش راه می‌افتد (و زبان فارسی از این نظر مثل عربی نیست). در ثانی عقل و احساس، یعنی حکمت و عشق در آن به تعادل می‌رسند و ایرانی جماعت بهترین مصداق «امت وسط» است. (اینها را جای دیگری هم گفته‌ام. توی همین شماره بگردید، پیدایش می‌کنید!) ثالثاً شاعران بزرگ این طور خواسته‌اند. رابعاً اگر غزل قالب محوری نبود چه قالب دیگری مناسب این محوریت بود؟ خامساً منظور از محوریت چیست؟ مثنوی و رباعی هم کم‌محوری نیستند! در مورد بخش دوم سؤال هم پاسخ مثبت است. غزل اگر بخواهد ظرف سه ثانیه (یا اگر آذری زبان باشیم «دو» ثانیه هم کفایت می‌کند) محوریت شعر فارسی را حفظ می‌کند. اما اگر شاعران بگذارند!

۳. خیلی کم، مثلاً قیمة با دارچین یا قیمة با زعفران، یا قیمة با ...

کلمه، بیشتر شعری در قالب کهن با نظام خاصی در قافیه‌آرایی را در نظر دارند، نه شعری را که الزاماً برخوردار از حال و هوای عاشقانه باشد تا وقتی که برداشت همه از غزل همین است، باید گفت غزل همین است. پس لوازم ذاتی آن از نظر من، همان مصراع‌هایی متساوی از نظر وزن و مرتب از نظر قافیه است، به گونه‌ای که مصراعهای زوج، و مصراع اول شعر، هم‌قافیه باشند، البته با تعداد مشخص بیتها. همین

اما شعری با حال و هوای عاشقانه را می‌توان «تغزل» یا «تغزلی» نامید. پس ما دو کلمه داریم با حدودی مشخص، برای دو مفهوم مشخص، و بدین ترتیب هیچ تداخل و غلط‌فهمی‌ای روی نخواهد داد.

۲ - من این بحث را به طور مشروح در مقالهای مطرح کرده‌ام و خلاصه‌اش این است که به نظر من، غزل دارای دو خاصیت مهم «تعادل» و «انعطاف‌پذیری» است و اینها، این قالب را ماندگار و متنوع ساخته‌اند.

۳ - با توجه به پرسش پاسخ اول، بله. غزل می‌تواند گونه‌های متفاوت داشته باشد به نظر من، علت اصلی مناقشاتی که در تعریف غزل و وجود گونه‌های متفاوت آن وجود دارد، این است که تفکیک انواع شعر از نظر قدمای ما، بیشتر برحسب قالب بود است تا موضوع. چنین است که مثلاً دیوانهای آنان برحسب قالب مرتب می‌شدند و در هر قالب نیز ترتیب شعرها برحسب حروف قافیه بوده است. با مطرح‌شدن دیدگاه‌های نوین و تفکیک شعرها از لحاظ موضوع، لاجرم تداخل و گاه تباینی در میان این تعاریف پدید آمده است.

به هر حال، تا وقتی که آن تعریف سنتی از غزل حاکم است، ما چاره‌ای نداریم جز این که حداقل از لحاظ تنوع مضامین، دامنه وسیع غزل

۱. غزل مجموعه‌ای است از عاطفه دوییتی، حکمت رباعی و روایت مثنوی که به اندازه هر قالب شعری دیگری صنعت‌پذیر است. اما از نظر شکلی غزل شعری است که ابیات اول و مصرعهای دوم آن - حداکثر تا چهارده یا پانزده بیت - هم‌قافیه است و ... که خیلی مهم نیست. مگر آنکه بحث غزلواره باشد! یعنی غزلواره هم همین شکلی است. اما غزل نیست.

«تغزل» واژه‌ای است مثل «مجنون». اینکه می‌گویند فلانی مجنون است، یعنی مثل مجنون عاشق است و دیوانه و شیدا و ... نه اینکه فلانی «قیس» است. ما غزل‌های بدون تغزل هم داریم، مثل تغزل‌های بدون غزل. اما وقتی این دو با هم باشند (مثل غزل‌های حافظ و سعدی و بیدل) نمی‌شود هیچ کلام را بدون دیگری تعریف کنی. اگر چه اصلاً لازم هم نیست تعریف کنی. القصه، غزل شعری است که باید تغزل داشته باشد و تغزل صفتی است (یا حالتی است) که باید برایش غزل گفت.

لوازم ذاتی غزل هم اینهایی است که اگر نباشد غزل از حیث انتفاع ساقط



داریم. اما دارچین یا قیمة یا زعفران یا قیمة یا ... با قیمة نداریم. اصل قیومیت «قیمة» است! در اینجا هم غزل کلتی دارد که بر هر چاشنی دیگری می‌چرید. وگرنه غزل حماسی از قدیم هم داشته‌ایم (مثل غزلهای ناصر خسرو)!

۴. اگر این «به نظر شما» بگذارد، آری. رسمیت که دارد، چون رسم

است و مرسوم شده است. امیدوار کننده هم، گیریم نباشد. همان غزلهای قدما فعلا کافی است. الغرض، جریانهای غزل دهه اخیر جریانهای دوران گذار است. ما هنوز منتظر یک شاعر بزرگ موعود هستیم. فعلا این شاعر بزرگ گاهی در غزل این یکی خود را نشان می‌دهد، گاهی در مثنوی آن یکی، تا خنا چه بخواهد؟!

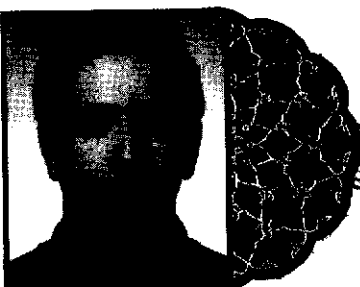


اسماعیل درویشی

ندارند. این گروه پر شمار از بد حادثه یا به توهم حشمت و جاه به وادی شعر پناهنده شده‌اند. انتشار سه چهار مجموعه شعر اول (یعنی نخستین دفتر شعر سراینده) در هفته نه تنها خوشحال کننده نیست، بلکه هشدار دهنده است. شگفتا! کلام جامع‌ای این مایه توان و استعداد دارد که هفته‌ای سه چهار شاعر در آن متولد شود؟!

می‌بینیم که با این نگاه بخش عمده‌ای از آنچه به عنوان «جریانهای غزل دهه اخیر» مشهور است، ربطی به شعر و ادبیات و نقد ندارد و باید در حوزه آسیب‌شناسی اجتماعی و روانی موضوع مطالعه و ارزیابی باشد. می‌ماند آن گروه کم‌شمار اما پرارزشی که شاعرند و خلاق و جست‌وجوگر و بی‌ادعا، که به شعر و اندیشه و آفرینش هنری مشغول‌اند و مجالی برای جریان‌سازی و دهمبازی و مانیفست‌نویسی ندارند.

درباره نسبت غزل امروز با سنت غزل فارسی و به طور عام نسبت شعر امروز با سنتهای شعر فارسی من بر آنم که به همین میزان که زبان معیار (گفتاری و نوشتاری) امروز با سنتهای زبان فارسی پیوسته است، اگر شاعر توفیق حفظ این پیوستگی را بیابد رسالت فرهنگی و تاریخی‌اش را انجام داده است. اما وقتی می‌گویم زبان معیار منظوم زبان شتابزده و پر از کاستی ژورنالیستی یا صدا و سیمایی نیست، منظوم، نثر مملو از غلط نگارشی و املائی و بلاگها نیست. منظوم فارسی جاهل‌منشی رایج در قلم‌فارسیهای سینمایی و سریالهای تلویزیونی نیست. منظوم «فارسی معیار» است؛ همان زبانی که مردم در قلمرو زبان فارسی (و نه فقط در تهران) به آن سخن می‌گویند و صاحبان قلم در قلمرو زبان فارسی دقیقا به آن می‌نویسند (و این قلمرو هم جغرافیایی است و هم تاریخی).



عزت‌الله سیرینی

۱. من تعریف تازه‌ای از غزل و تغزل ندارم که بنویسم. از حیث محتوا، غزل، شعر عاشقانه و غنایی بوده و هست و خواهد بود؛ چه در قالبهای موزون سنتی یا نیمایی سروده شود و چه در قالب سپید از حیث صورت هم غزل قالب سحرانگیز شعر فارسی است. با مطلع مصرع و ابیات محدود و قرینسازها و نگارگریهای خاص هنر متعالی مشرق زمین، این قالب پذیرای هر اندیشه شاعرانه‌ای می‌تواند بود. چه غنایی، چه حماسی چه حسب حال و چه حتی اخوانیات و مکاتبات منظوم و هزل و هجو و فکاهه.

۲. غزل، هم به اعتبار ویژگیهای درونی‌اش که ایجاز و قرینساز و غنای موسیقایی است و هم به اعتبار بزرگان و سرآمدان غزل فارسی به این جایگاه و ارجمندی رسیده است.

۳. چنان که پیش‌تر نوشتیم، اگر غرض قالب غزل است می‌بینیم که این قالب مستعد بیان گونه‌های متفاوت اندیشه‌های شاعرانه بوده است. اما این را بپذیریم که من این نام‌گذاریها را خوش نمی‌دارم. من وقتی می‌خوانم: نه لب گشاید از گل نه دل کشد به نبید چه بی‌نشاط بهاری که بی‌رخ تو رسید در می‌مانم که این را حماسه بنامم یا تغزل، عشق یا وصف طبیعت، طنز تلخ یا اعتراض اجتماعی؟

۴. نخست بر این نکته تأکید می‌کنم که همه آنچه به عنوان مجموعه شعر منتشر می‌شود، یا آنها را در مجلات ادبی می‌خوانم، یا از تربیونها و جشنواره‌ها می‌شنوم، از نظر من شعر نیست و سراینده‌گان آنها شاعر نیستند. اکثر این گروه پر شمار (تأکید می‌کنم اکثر آنها) نه تنها شاعر نیستند، بلکه در حد مخاطب و خواننده شعر نیز با شعر و ادبیات و مطالعه و تأمل سر و کار

چیست. روزگار ما با شعر و غزل چه کرده است؟ آیا پشت این نقابها و ماسکها همچنان روح تغزل زنده است؟

۱. اگر دوستان سال پیش این سؤال را می‌پرسیدند، اغلب جوابهایی یکسان می‌یافتند. اما امروز می‌پرسیم زیرا یقین نداریم لوازم ذاتی غزل

غزل ثمره انذھانی است که به جهان از ورای سیر خطی زمان می‌نگریستند. آنها در میان دو نقطهٔ ازل و ابد سرگردان بودند و گم‌شدهٔ خویش را به یاری غزل صدا می‌زدند. این گم‌شده بی‌زمان و مکان بود و اندک‌اندک از دسترس فرا می‌رفت و در افق اثیری نیلگون می‌رقصید. لوازم ذاتی چنین غزلی بیان جست‌وجوی همیشگی و اغلب بی‌فرجام گم‌شدهٔ اثیری بود.

اگر همچون گذشتگان غزل را حاصل حکایت یا به زبان امروزیان «کلان روایت» بدانیم، باید بگوییم لوازم ذاتی غزل همانهاست که گذشتگان آینه‌دار آن‌اند: تمنای ذاتی انسان به فرا رفتن از خویش و جهان پیرامون. این حکایات یا کلان روایات لوازم ذاتی غزل را توسمی آن‌چنان می‌بخشند که ناچار نامبرداران این عرصه، نمادها و نشانه‌هایی برای نشانه‌گذاری این توسع وضع کردند. در واقع آن بی‌نهایت اثیری آنگون را به نقش در آوردن و از آن شگفتی محتوم نشانمندی به دست دادن محتاج به کارگیری علامات و نشانه‌هاست و این اتفاق در غزل عرفانی به معنای مصطلح آن یافت می‌شود. در این گونه غزل شاعر طی محاکات به بازآفرینی اساطیر و صور نوعی می‌پردازد و از زمان بی‌زمان سخن می‌گوید و اگر هم از اشیاء سخنی هست محتوای قدسی آن منظور است. قدسیت یافتن در ابتدا شامل کلام می‌شود. کلام در این گونه غزل به معنای خلقت اول و البته خلاق المعانی جایگاهی قدسی دارد. این کلمهٔ قدسی آن گونه از شاعر فراتر می‌رود که وی آن را هدیهٔ خدایان می‌نامد و این هدیه برای همهٔ زمانها و مکانهاست و اگر امروز می‌بناریم این گونه حقایق و مفاهیم، انتزاعی بیش نیستند و در دنیای سرشار از تضاد و تناقض امروز راهی نمی‌نمایند. علت العلل چنین برداشتی غیبت انسان از حقیقت است. این حقیقت نیست که مستور است، مستوری از آن انسان است.

با کمال تأسف باید گفت به استثنای شماری از بزرگان، توانایی اتصال به اصل و اساس حکایات ابدی - ازلی برای بسیاری دیگر حاصل نیامده است و شاید پندار بسیاری در تخفیف این گونه غزل، ناکامی گروهی پر شمار از مدعیان است که هر چند در ظاهر متعهد به لوازم ذاتی غزل سنتی‌اند، در باطن امر ناکام ماندند. این واقعه خاصه پس از افول سبک هندی بیشتر نمایان شد. این گونه احساس می‌شود که جهان اندک‌اندک در تاریکی فرو می‌رود. شاید به تماشای گل تاریک مشغولیم.

در گونه‌های موفق غزل سنتی ابتدا به نظر می‌رسد گفت‌وگویی میان شاعر و آنچه روبه‌روی اوست در می‌گیرد که کم‌کم به منولوگ می‌رسد. اما منولوگ نیست بلکه خود لوگوس است به مفهوم کلام که خلاق است. این کلام خود را در وزن عروضی و قافیه و ردیف می‌نمایند. ردیف و قافیه در حکم مراکز نوآوری‌اند که در دوران خویش به نقطهٔ غایی می‌رسند. دوایر متحد‌المرکز سماع کلمات‌اند؛ از زمین به آسمان همچون دایرهٔ دایرهٔ قبایل اولیه که به گمان ساکنان آن راهی بوده برای صعود به آسمان. ردیف و قافیه کلمات دیگر را گرد خود فرا می‌خوانند و تشخیص ویژه می‌یابند. آنچه بعدها به عنوان زنگ قافیه مطرح شد همین موقعیت ویژه است که نمادی است از آنچه شاعر قصد رسیدن به آن را دارد.

اما اگر تصور کنیم که ناخودآگاه ما دیگر تحت سیطرهٔ آن کلان روایتها و حکایات نیست باید متوقف شویم و با مرور آثار معاصران بسامد موضوعات مطروحه را بسنجیم.

تحولات شتابان سی‌چهل سالهٔ اخیر در حوزهٔ غزل آن‌چنان بن‌مایه‌های کلان‌روایی و محاکاتی را محتاج بازبینی ساخته و از محدودهٔ پیشنهاداتی چند

فراتر رفته که لازم است بار دیگر به باز شناخت و تعریف مجدد لوازم غزل بپردازیم. اما همین تعاریف مجدد به ما یادآوری می‌کند که مطلق‌اندیشی را به کناری نهاده و عنصری را ذاتی غزل ندانیم و بنابراین سؤال باید دوبار نویسی شود و متأسفانه پرسشی پایدار نخواهد بود. در این چرخش مجدد از مطلق به نسبی هیچ پرسشی از نسبییت پایدار نیست. کی آن زمان فرا می‌رسد که دیگر بار از مطلق پرسش کنیم؟

هنگامی که شماری از شاعران پیشنهادات ارائه‌شده در غزل موسوم به نئوکلاسیک را کافی ندانستند راه برون‌رفت از بن‌یست را کاهش تمرکز بر روی وزن و قافیه و شکستن دوایر متحد‌المرکز دانستند که به تقویت نیروی گریز از مرکز منجر شد که بالمال با فرم صوری غزل در تضاد است. اندک‌اندک غزلهایی سروده شد که ضمن دوری از ردیف و اکتفا به حروف روی قوافی به ابیات موقوف المعانی و گاه بی‌سر و ته ختم گردید. یعنی دیگر از آن دایرهٔ خیمه خبری نبود.

این پیشنهادات از آنجا که فاقد پشتوانهٔ تئوریک بود و آغاز و فرجامی نداشت و از طرفی گاه به گاه در دست نااهلان و مبتدیان می‌افتاد به سرعت تازگی و بدعت خود را از دست داد و در حد تکنیکی اجرایی سقوط کرد. تکنیکی که می‌خواست در هم‌شکننده لوگوس باشد اما به مستوری شاعر از حقیقت و کلام خلاق منجر شد.

از سوی دیگر گفت‌وگویی میان انسان و حقیقت به سبب مستوری انسان گفت‌وگویی در ظلمت است و شاعران بدعت‌گذار برای فراموش کردن این ظلمت خودساخته تقابل زن و مرد را پیشنهاد کردند. به مرور وفور غزلهایی که بیان‌کنندهٔ گفت‌وگویی زن و مرد است یک بار دیگر آن را به تکنیکی صرف فرو کاست. این گونه تکنیکها به گسترش نیروهای گریز از مرکز دامن زدند و در نهایت پیشنهاد آن شاعران به موجودی غیر از آنچه قبلاً غزل تصور می‌شد انجامید. البته ناگفته نماند که در میان ایشان هستند کسانی که به سبب ریشه ساختن در زبان قوی و توانمند شعر کلاسیک توانستند با درونی ساختن بعضی تکنیکها نمونه‌های معتبری در تضادها و تناقضهای زندگی امروزی بر جای بگذارند.

۲. تصور من این است که غزل کامل‌ترین و به یک معنا متعادل‌ترین قالب شعر سنتی است. هم منظر اجمال است و هم تفصیل. هم اشاره است و هم شرح و در عین حال عصاره و چکیدهٔ تلاش آگاهان در تأویل جهان و جان. اما اینکه در آینده چه خواهد بود، پیشگو نیستیم. اما قضیهٔ شعر فارسی قطعاً از پازل بسیار بزرگ گفت‌وگویی شرق و غرب است؛ آن هم در ذیل گفت‌وگویی تمدن‌ها. چنان که این گفت‌وگو به طرح پرسشهای بنیادین بینجامد و نه به تقابل، می‌توان امیدوار بود که شأن هر یک از قطعات فرهنگی نظیر شعر حفظ گردد. هر چند این شأن تنها در حوزهٔ نظری باشد.

۳. اگر قالب را به معنای ژانر بگیریم می‌توان برای آن زیر ژانر تعریف کرد؛ اما شخصاً موافق نیستیم با این حساب مثلاً غزل عاشقانه خواهیم داشت که حشو است. در غزل پنجره‌ای که شاعر به تماشای جهان می‌گشاید به اجرای مؤلفه‌های شعری می‌انجامد و نوع اجرای مؤلفه‌های شعری است که خواننده را به منظری خاص رهنمون می‌سازد. به نظر می‌رسد تمهد غزل بیان حقیقت است نه اجتماع و نه هیچ چیز دیگر. هنگامی که غزل آینه‌دار حقیقت شد می‌تواند در نوع خود کامل، تأویل‌پذیر و بی‌تخفیف باشد و در سطوح متفاوتی هم طرح شود و هم دریافت. تا تصور مخاطب و دلخواه او چه باشد.

۴. شاید قبل از این سؤال باید سؤال دیگری مطرح می‌شد که جریانهای



غزل معاصر کداماند و چیستند. اما اجمالاً تصور می‌شود که بسیاری از ذهنها و زبانهای خلاق در گیر با این مقوله خصوصاً در طی دههٔ اخیر، گوهر وجودی غزل را پاس نمی‌دارند. تأسف باید خورد که در این سالها جریان به ظاهر کوچکی که به نظر این جانب پاس‌دارندهٔ حقیقی گوهر وجودی غزل است کمتر معرفی شده و مهجور مانده است ولی در مقابل بسیاری جریانات کاذب و دروغین با اسامی عجیب و غریب که در ذات خود مولد اضمحلال‌اند و گاه مبین آشفتگی در بوق و کرنا می‌شوند و شاعری مبتدی که حقیقتاً نیازمند مطالعه در آثار بزرگان است به خود اجازه می‌دهد همان بزرگان را هم به

چیزی نگردد شک نلارم منظور پرسشگر هم همین جریانات پر سر و صدا باشند من اما آن گروه کوچک را ادامهدهندهٔ سنت غزل فارسی می‌دانم. گروهی انگشت‌شمار که همچنان می‌یندارند می‌توانند با حقیقت به گفت‌وگو بنشینند. اینان همچنان مصرند که ساختار غزل فضایی بسنده و کافی برای بیان این گفت‌وگوست و به دلیل مواجههٔ جدی و تخفیف‌ناپذیر با حقیقت می‌تواند همچنان به زندگی ادامه دهد. هر چند مخاطبانی بسیار به دلیل مستوری از حقیقت به ارتباطی زنده با آن نرسند.

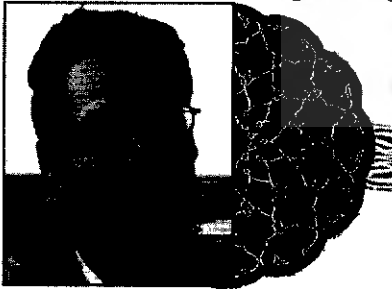


محمدعلی درویشی

برده، نمونه زندماش: حافظ!

۴. از استثناها که بگذریم، درصد ساله اخیر - چه در نزد کهن‌سرایان انجمنی و چه نوگرایان شب شعری و وبلاگی - غزل فارسی کمترین نسبتها را با سنتهای مایه‌دار و قابل احیای غزل فارسی برقرار کرده است. اما اینکه آیا تجربه‌های اخیر غزل و مشخصاً در دو سه دهه اخیر را می‌توان تحت یک نهضت شعری به رسمیت شناخت؛ باید گفت که از نظر کمی و تاریخ ادبیاتی، چنین تصویری از «نهضت غزل» می‌توانیم داشته باشیم اما این به اصطلاح نهضت «در حال گذار» است. چیزی شبیه «مکتب وقوع» و در حال حاضر بیشتر از آنکه جنبه ایجابی داشته باشد، بیشتر واجد ویژگی سلبی از غزل گذشته خود محسوب می‌شود.

و دوباره باید بگویم که گذشته از برخی شاعران، که استثنا هستند، آن هم چه در میان پیش‌کسوت‌های غزل و چه نسل جوان غزل، به باور بنده، که غزل را محترم‌ترین قالب شعر فارسی دانستام، در دوران ما، بیش از هر دورهای از تاریخ ادبیات فارسی، به غزل، توهین شده است. آن هم توسط همین شاعرانی که با غزلها و مزلهایی که تهیه می‌کنند، در عمل دارند قالب غزل را ویران و بمباران می‌کنند. همین!



پرتال جامع علوم انسانی

رسید اکبر میرزایی

۱. غزل، محترم‌ترین قالب شعر فارسی است که در طی تجربه‌های باشکوهی که شاعران فارسی در آن ارائه دادند، به قالبی بدل شده است که بیشترین «شخصیت شعری» را در میان قالبهای شعر فارسی دارد.
۲. فکر می‌کنم که قالب غزل چه از لحاظ ساختمان و نمای بیرونی و چه از منظر باطن و درون‌داشتهایی که در آن بروز کرده است، شخصیتی متنوع و پربارنده دارد که بنا بر همان ویژگیهای درونی و برونی‌اش، روحیه و فضای ذهنی و عاطفی فرهنگ ایرانی را بهتر و کامل‌تر از دیگر قالبهای فارسی‌بازنمایی می‌کند.
اما اینکه آیا در آینده نیز می‌تواند این محوریت را حفظ کند یا نه، پرسشی است که پاسخی به یقین برایش نلارم، چه از منظر اثبات و چه رد! ۳. آری، معتقدم. ولیکن تصور بنده آن است که تجربهٔ شکل‌گیری و رشد و بالندگی غزل از قرن چهارم تا هشتم هجری و نیز دستاوردهای بعدی این قالب تا روزگار ما، به نکته‌ای اشاره دارد و آن اینکه کامل‌ترین و درخورترین غزل‌های فارسی از محدود شدن در گونه‌های مشخصی که ذکرشان رفت تن می‌زنند، ولی برخی ویژگیها و داشته‌ها را که در این گونه‌های غزل بارز و آشکار است در خود جذب کرده و از آنها بهره‌هایی به سزا و شگفت‌انگیز

قالب غزل سروده شده بود و از ویژگیهای بالایی بهره‌مند بود، قطعهٔ مصرعه می‌نامیدند

۲. اینکه چرا غزل به فراگیرترین قالب شعر فارسی تبدیل شده، سؤال بی‌پاسخی است. اما در راز توفیق غزل، آن هم به احتمال! می‌توان گفت: غزل قالب کوتاهی است اما نه به کوتاهی دو بیتی و رباعی که شاعر مجال چندانی ندارد. تاریخ غزل نشان می‌دهد شاعرانه‌ترین لحظات شعر فارسی در غزل تولد یافته است. غزل بی‌بشترانهٔ تفکر شکل نمی‌یابد و ضمن آنکه قادر است ناب‌ترین دقایق فکری را به تصویر کشد، اما هرگز مجال

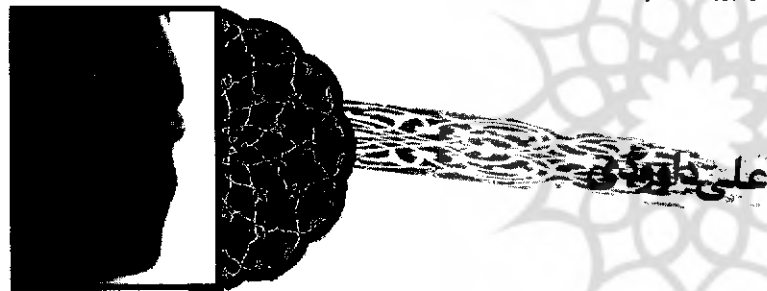
۱. غزل پس از قصیده، تنها قالب سنتی شعر فارسی است که در تعریف آن «قالب و محتوا» توأمان در نظر گرفته شده‌اند. شکل ظاهری غزل از آغاز تا کنون تغییری را برنناخته است و همان شکل اولیه به رسمیت شناخته شده است. با این همه تنها رعایت قالب شعری نیست که به شکل‌گیری غزل می‌انجامد. غزل با هر گونه محتوایی اگر از ویژگیهایی چون لطافت کلمات، هماهنگی ابیات با یکدیگر و وحدت موضوع (در عین اینکه شاید این وحدت به چشم کثرت دیده شود)، برخوردار نباشد، غزل نیست یا دست کم نمی‌تواند غزل موقتی باشد. چنین است که پیشینیان شعری را که در

می‌دهند و مثل رادیو قصه می‌گویند) در سنت ادبی ما بی‌ریشه نیستند؛ اما باید نسبت خود را با غزل روشن سازند. توضیح واضح می‌دهم که ما در گذشته نیز غزل روایی داشتیم و اتفاقاً جزء غزل‌های موفق بوده‌اند؛ اما غزل‌های روایی این دوره چند تفاوت عمده با نوع قدیمی خود دارند:

نخست اینکه در غزل‌های روایی گذشته در بیت بیت هر غزل شعر اتفاق می‌افتاد. اما شاعر غزل‌های امروز خود را ملزم به چنین کاری نمی‌کند و هر بیت و مصرع برای او ابزاری است که روایت خود را پیش ببرد تا اگر قرار است هنری رخ بنماید، در کلیت اثر خود را نشان دهد. بنابراین از غزل روایی امروز می‌توان انتظار قصه‌گویی داشت اما معلوم نیست بتواند ذائقه جماعت غزل‌خوان را راضی نگه دارد.

دیگر اینکه می‌توان به اقتضای شعر از هر کلمه و ترکیبی بهره برد، اما معلوم نیست ساحت غزل چنین چیزی را برتابد؛ چنان که تا کنون بر نتابیده است. غزل‌های نو این روزگار در بهره‌گیری از واژگان سخاوت زیادی به خرج داده است و پای هر واژه‌ای را به حوزه خود باز کرده است. سابقه غزل نشان داده است که این قالب بیش از هر قالب دیگری در انتخاب واژگان بر خالق خود سخت‌گیری کرده است.

با این همه اگر غزل‌سرای امروز بتواند با منطق داستان در قالب غزل به توفیق هنری دست یابد، شایسته‌ی هزار تحسین است.



نگاه پدید آمده است. حرف‌هایی که در گذشته می‌پسندیدند در قالب‌های دیگر بیان کنند (مثلاً سپید و چهارپاره). امروز در غزل عنوان می‌شود. فقط مضمون نیست، اصلاً نگاه عوض شده است.

۴. در جریان‌های جدید، مخاطب و طیفی که باید شعر را بشنود در نظر گرفته نمی‌شود. آثار جدید بازتاب اندیشه و زندگی جمعی است که چندان هم فراگیر نیست. امروز ما در ادبیات آثار منطقه‌ای و بومی داریم. رشد به هر نوع آن در کشور ما نامتوازن است. طبیعی است انعکاس آن هم نامتوازن است و هر ناحیه‌ای اشعار خود را دارد. می‌گویم ادبیات بومی، حالا جلوه این بومی بودن یک جا ماشین است و جای دیگر زندگی روستایی. اما در تقابل همیشه آن که به لحاظ تبلیغات و دست‌رسی به رسانه‌ها ضعیف‌تر است، عقب‌نشسته و همیشه مجبور بوده اصطلاحات خود را توضیح دهد. از سویی زبان رسمی که نزدیکی به گویش شهرهای خاصی دارد باعث تبلیغ آن شده است. پس به سمت ادبیاتی پیش می‌رود که فراگیر نیست و دایره محدودی از جامعه را پوشش می‌دهد.

حالا از انواع حوادث و اتفاقاتی که در عرصه ادب روی می‌دهد می‌توان به عنوان تمرین‌هایی برای شکل‌گیری و پی‌ریزی یک حرکت ادبی هنری نام برد.

هنوز در جامعه ما حادثه‌های عظیم که همه حرکتها حول محور آن پدید آید، وجود ندارد و هنوز در حال تمرینیم.

طرح و شرح موضوعات فکری و فلسفی را به شاعر نمی‌دهد. لحظاتی که در غزل به تصویر کشیده می‌شود، ناب‌ترین و در عین حال عام‌ترین لحظه‌های انسانی است که در بین عوام و خواص مشترک است؛ لذا همه نوع مخاطب را راضی نگه می‌دارد.

در پاسخ به این سؤال که آیا غزل می‌تواند آینده شعر فارسی را هم در اختیار داشته باشد، می‌توان گفت پیش‌بینی آینده شعر مانند آینده خیلی چیزهای دیگر (مثلاً سیاست و فوتبال!) چندان آسان نیست. توفیق یک قالب شعری به هزار و یک عامل بستگی دارد که یکی از آنها شاعر است. اگر در دورهای همه زمینه‌های شکل‌گیری و توفیق یک قالب مهیا باشد، اما شاعر توانمندی در میان نباشد، روشن است که چه خواهد شد.

۳. غزل می‌تواند اجتماعی، سیاسی، حماسی و حتی عاشقانه باشد(!) به شرطی که غزل باشد. تاریخ غزل با موضوعات متفاوت نشان داده است. هر چه این قالب به‌رغم موضوعات متفاوت از نظر محتوا، به غزل سستی نزدیک‌تر شده باشد، توفیق بیشتری یافته است. غزل‌های سیاسی و اجتماعی اگر از ویژگی‌های غزل سستی بی‌بهره باشند، اگر چه در زمان خود سر و صدای زیادی به راه اندازند، محکوم به فنایند. از موج غزل‌های اجتماعی و سیاسی مشروطه چه بر جای مانده است؟ و همین‌طور از غزل‌های اجتماعی و حماسی دهه شصت؟

۴. موج غزل‌های نو که بیشتر آنها نیز روایی‌اند (یعنی مثل روزنامه خبر

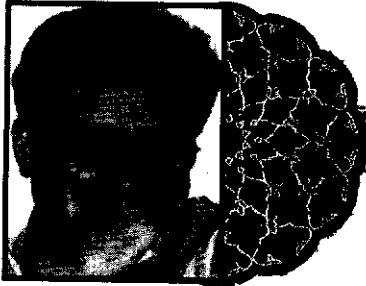
۱. حرف زدن یا کسی آن سوی زمان و مکان.

هیچ کدام از انواع شعر، به این حد صمیمیت را دارا نیستند نه مثنوی، نه چهارپاره، نه...

در هیچ قالبی به این شکل مستقیماً با مخاطب حرف نمی‌زنیم. غزل عین بیان است نه ساخت یا بازآفرینی و بلکه نزدیک‌تر از دیگران به اصل موضوع است. در همین چند دهه اخیر، چهارپاره رونق گرفت، رباعی باز مطرح شد و همچنین مثنوی و دوبیتی و حتی قصیده به میان آمد. اما بعد از مدتی آنچه از غربال زمان به جا ماند باز غزل بود. اصلاً مجموعه‌های اول انقلاب جنگی است از غزل، مثنوی، رباعی و سپید... اما این حالت در مجموعه‌های امروز کم است. غزل فضایی صمیمی برای حرف زدن دارد، حرف از عشق، اجتماع، سیاست و رنج و عدالت و ... یک اثر چندبیتی که آغاز و پایانش روشن است؛ با شکل‌گیری قوافی در ذهن کلیت آن نیز معین می‌گردد. بگذریم از صنایع و بدایع ادبی و ...

۲. حقیقت اینکه بشر امروزه تشنه سخن گفتن است. حتی سکوت در حقیقت فریادی است. از آنجایی که فشارهای گوناگونی را لحظه به لحظه تجربه می‌کند (حتی با خوشی) می‌خواهد از رنج خود سخن بگوید. برای هم‌دردی آن سوی زمان و مکان؛ و غزل به لحاظ ویژگی‌های قالب، قالب غالب است.

۳. اینها گونه‌های مختلفی هستند که چه به لحاظ شکل، مضمون و



چرا سعدی

بوده است، پس تکلیف مثنوی عظیم مولانا و شاهنامهٔ ارجمند فردوسی و آثار سترگ نظامی گنجوی و عطار و ... چه می‌شود؟ به حافظه مردم هم اگر رجوع کنیم، معلوم نیست گرهی از کار این پرسش گشوده شود. در زندگی و ذهن و زبان مردمان لر و کرد و خراسانی و ... آیا شاهنامه حضور و بروز بیشتری دارد یا غزلیات سعدی؟

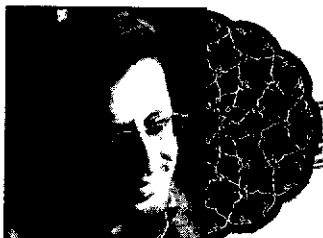
بنابراین اثبات این که چه قالبی و در چه زمینهای در شعر و زبان فارسی محوریت داشته یا دارد، کاری کم‌فایده است که البته باید مبتنی به پژوهش و کاوشی فراگیر باشد.

راجع به آیندهٔ شعر فارسی هم بگذاریم آینده نظرنمایی کند؛ گرچه شاعران با پیش‌گویان چندان بی‌نسبت و قربایت نیستند راستی آیا آدم آینده شعر خواهد خواند؟

۳. پرهیز از تعریف غزل، یکی هم بدین سبب بود که بتوان به سوالاتی از این دست پاسخ مثبت داد. غزل شعری است معمولاً مرکب از ۷ تا ۱۲ بیت هموزن و هم‌قافیه با مصرع اول. همین و نه به اضافهٔ «غالباً مضامین غنایی و عاشقانه دارد». گرچه این بخش از تعریف هم درست است، چرا که نگفته «لزوماً یا حتماً مضامین غنایی و عاشقانه دارد». با این همه در همین حدش هم غلطانداز است و بهتر آنکه - به ایضاح قالب غزل اکتفا شود.

ما دو چیز در دست داریم، یکی آنچه که تا کنون در قالبی که به غزل معروف است در زبان فارسی سروده شده و دیگر امکانی برای آنچه که از امروز می‌توان با این قالب بیان کرد. حداقل، پس از انقلاب اسلامی و به هنگام جنگ تحمیلی برخی از معاصران با زبانی حماسی غزل ساخته‌اند. پیش‌تر هم، به ویژه از عصر مشروطه به این سو، برخی در این قالب به اجتماعیات گریزهایی زده‌اند و این نکته هم افزودنی است که در این مورد داوری ارزشی، هنری یا ذوقی نباید کرد. هر چه در قالب غزل آمده غزل است چه با طبع و طبیعت ما سازگار باشد و چه ناسازگار، چه تغزل باشد، چه حماسه، چه نقد اجتماعی، چه بحث فلسفی و ...

۴. فکر کنم فامیل‌اند. پسرخاله‌ای، پسرعمه‌ای، چیزی؛ ولی در این روزگار که ما می‌بینیم به چیزهایی از قبیل نهضت امید نیندید. دوران دیوانگانی چون حافظ و سعدی و مولوی و بیدل و خیام چند قرنی است که سر آمده است. سهم ما همان حجم است در کاریکلماتور و موج نو و چیزهایی از این جنس. گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را.



فاضل نظری

غزل و تغزل تعریف شود.

تعریف واقعی دریا زمانی است که دریا را ببینی!

۱. غزال، موجودی است که فرهنگ‌نویسان هم در تعریف و توصیفش هوسریدی به قاعده و مآلوف را به سویی می‌نهند و از سر ذوق می‌نویسند: «نوعی آهوی ظریف اندام و بسیار تندرو با چشمان درشت سیاه و موی نرم کوتاهی که بیشتر زرد مایل به قهوه‌ای است و انواع گوناگون دارد». البته طاهرا شاعران آن چنان در اطراف واژه غزال پرسه زده‌اند و برایش مضمون کوک کرده‌اند که «ممشوق زیبا» و توابع و لوازم آن هم از آن به ذهن متبادر می‌شود.

کاش الف غزال را نادیده می‌گرفتیم و شرحش را شرح غزل می‌یافتیم؛ به ویژه تعابیر «ظریف اندام»، «چشمان درشت سیاه» و «انواع گوناگون دارد» را در وصف غزل می‌پذیرفتیم و قال قضیه را می‌کنندیم که هم بحث شاعرانه‌تر می‌شد و هم زحمت کمتری می‌داشت.

هر چه بادابادا! با اجازهٔ شما غزل را همان غزال می‌گیریم و تغزل را هم بر بند در کشیدن ظرافت آهوانه؛ حناکثر؛ چه در بند غزل و چه در دیگر قالبها. تازه اگر بتوان چنین کرد، چه آنچه را که از شهود چشمان سیاه، هر چشم سیاه درشتی؛ آدمی زاده را به سر می‌آید در هیچ بندی نتوان کرد. آنچه هم که شاعران در این باره سامان داده‌اند حسرت پیش از مشاهده است؛ والا پس از شهود پیدا نیست از شاعر جماعت چه به جا مانده است. از ظرافت هم حتی فقط یا تحسر می‌توان گفت. (سعدی را البته استثنا بگیرد).

لوازم ذاتی هم چیزی است در حد لوازم آشپزخانه، یا لوازم سفر زمستانی، یا لوازم ... راستش لوازم ذاتی هر چیز، فرع بر فرض ماهیتی یگانه برای آن است و در باب غزل چنین فرضی فقط گزارشی است از خواست یا نگرش ما به آن؛ خواست یا نگرشی که فقط محدودیت است و قالب؛ به ویژه اگر در فرض ماهیت، متوجه محتوا باشیم. آن گاه شاید ناچار شویم درصد زیادی از آنچه را که غزل است غزل ندانیم. گو اینکه در پس این پرسش نوعی تعریف برای غزل، آن هم با عنایت به نوعی مضمون، مفروض است. در صورتی که آهوتر از غزل نداریم؛ سیاه‌چشم و گریزیا، و بگذارید بگذریم از تعریف و تحدیدش و بگذاریم بخرامد این زیبا، این پناهگاه آدمی در این خاکدان و هر کس به حسب خویش با آن تعامل داشته باشد و زندگی را به عرصهٔ تحمل برساند.

۲. در پس هر پرسشی، به قاعده، فرضیه یا مفروضاتی هست که گاه می‌توان در آنها درنگ خواست و به پیراستش‌شان همت گماشت. اگر این فرض درست باشد که در طول تاریخ غزل قالب محوری در شعر فارسی

۱. اینها از جمله مفاهیمی هستند که بهترین راه شناساندن آنها تعریف

به مصداق است. یعنی باید یک غزل متعالی از حافظ یا سعدی را خواند تا

اما در مورد لوازم ذاتی غزل به نظر می‌رسد موضوعاتی مثل رعایت اسلوب و قاعده‌های شکلی این قالب، درک و حفظ رابطه بین عناصر بیرونی غزل با محتوای آن، شناختن زبان معیار و گفتار این روزگار و آگاهی از حوزه مفاهیم مرتبط با غزل و ... از جمله لوازم التزام به تغزل اند. از طرفی غزل سرایان برجسته از گذشته تا امروز به یک اصل نانوشته هم پایبند بوده‌اند آن هم وقار و روحانیت درونی غزل است. یعنی به روزمرگی و ابتذال سر نکشیدند.

۲. البته شاید عدمای به این عبارت معترض باشند و نپذیرند که قالب محوری شعر فارسی امروز، غزل است. اما پذیرفتن این حداقل که در روزگار ما، در حوزه شعر کلاسیک، غزل بیشترین نمود و تجلی را دارد، مثل پذیرفتن گرم بودن آتش است.

اول بیایید خیلی گذرا ببینیم چه ویژگی‌هایی در غزل باعث بقا و تدوام حیات آن تا امروز شده است. احتمالاً عواملی مثل مطابقت درون‌مایه اساسی آن، یعنی تغزل با حال و جان فارسی‌زبانان و به ویژه ایرانیان، هماهنگی آن با ظرفیتهای موسیقایی زبان فارسی، انعطاف‌پذیری آن در دوره‌های مختلف حیات شعر فارسی، حضور و جلوه دائمی قلم‌های رفیعی چون حافظ و سعدی و ... همه و همه در ادامه حیات روشن و شکوفایی آن تا امروز تأثیر داشته‌اند.

شاید نبود بعضی از همین عوامل است که از برخی قالبها و گونه‌های شعر فارسی، تنها خاطرهای برای امروز و صفحهای برای تاریخ ادبیات به جا مانده است. به هر حال به نظر می‌آید با توجه به نوع و جنس ویژه زبان فارسی و ظرفیتهای فراوان آن، از اندازه و چینش آواها گرفته تا گستردگی حوزه و فضای کلمات، غزل را همچنان زنده و پرتراوت نگه داشته و در سلوغ بازار امروز ادبیات آن را سربلند و خواستنی ساخته است.

۳. این قبیل تقسیم‌بندیها بیشتر با یک نگاه کتابخانه‌ای و طبقه‌بندی شده طرح می‌شوند. به نظر می‌رسد معنی هم وجود ندارد. هزار گونه دیگر برای غزل و یا دیگر قالبهای شعر می‌شود متصور شد. فرض کنید با ترکیبهایی مثل غزل انقلابی، غزل انتزاعی، غزل اندوه، غزل عرفانی، غزل سیاسی، غزل مردمی، غزل تصنعی و ... مواجه شدید.

می‌توان نمونه‌های مختلفی را از نظر گاه‌های مرتبط ذیل هر یک از این عناوین قرار داد این تقسیم‌بندیها کار شاعران نیست.

ادبیات، کارمندان صدیقی دارد که هر از گاهی یا از دریچه تحقیق و پژوهش یا حتی از رهگذر کسب نام و نان به خلق این عناوین و جمع‌آوری

نمونه‌های آزمایشگاهی مرتبط با آن، دست می‌زنند.

این تقسیم‌بندیها به هر حال بیشتر از پنجره‌های غرب به این خانه آمده است. اما همان طور که عرض کردم به نظر می‌رسد معنی برای این کار وجود ندارد و ای بسا گاه در حوزه تحقیق و پژوهش شایسته ستودن باشد.

۴. باید توجه داشت که غزل، فقط گذشته آن نیست. غزل رودخانه‌ای است که از گذشته جاری بوده و هم اکنون هم در جریان است.

«همه» این رودخانه یعنی «غزل فارسی»! حال به رسمیت شناختن و یا غیر رسمی و معمول دانستن هر جریان را باید به قاضی منصف و البته بی‌رحم تاریخ سپرد.

در گذشته نیز گه‌گاه، نسیم‌های مخالف و یا موافقی وزیدماند اما کوهی به نام غزل همچنان پابرجاست.

شاید عدمای بر این دیوار، سنگی دیگر بگذارند و شاید عدمای خواسته و یا ناخواسته درصد لطمه زدن به این معماری باشکوه فرهنگی باشند.

اما، به نظر می‌رسد جریانهای مختلفی که امروز در غزل ظهور و حضور می‌یابند در مجموع بازی را به نفع غزل و زبان فارسی به پایان خواهند برد! بسیاری از جوانان و گاه بزرگ‌ترهای این عرصه در سالهای گذشته به تجربه‌های مختلفی در غزل دست زدند، گاه غزل را با جلول کلمات متقاطع اشتباه گرفتند و گاه با فروشگاه کلمه‌های لوکس وارداتی!

گاه ادعای پدرخواندگی برای غزل معاصر کردند و گاه دایه دلسوزتر از مادر برای آن بودند عدمای لباس رزم به تن کردند و عدمای هم به چریک و کماندو تبدیل شدند!

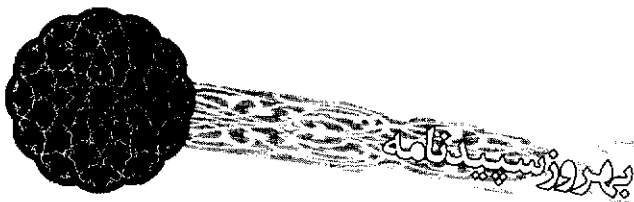
برخی هم در این سالها با عجله به کپی‌برداری از جلوات این غوغا می‌پرداختند و این جریان یا آن جریان را به نام خود ثبت می‌کردند.

اما حق با غزل است! غزل همان رودخانه زلالی است که سالها در جریان بوده و خواهد بود.

فرزندان حقیقی نسل تغزل زنده خواهند ماند و گرد و غبارها و فریادها و تکاپوهای معمول این روزگار را که شاید ویژگی زندگی قرن بیست و یکم هم باشد فرو خواهند نشاند.

اما این روزها باز گشت بی سر و صدا و غیر رسمی بعضی از داعیه‌داران تجربه‌های عجیب و غریب در غزل به ساحت حقیقی آن نوید آینده‌ای روشن و درخشان را می‌دهند.

حال چه آنها را به رسمیت بشناسیم و چه نه، باید به آینده امیدوار بود. «آن که غربال به دست دارد از پس کاروان خواهد آمد...»



سبب افزایش دامنه مصادیق جهت محدود شدن گستره مفهوم به منظور ارزیابی دقیق می‌گردد. شاخصها نیز بر اساس ویژگیهای ذاتی مفهوم ساخته می‌شوند. چنین تعاریف گرانمندی می‌توانند مبنای مستدلی جهت تحلیل به حساب آیند؛ لذا هر تعریفی که بخواهد از این چارچوب تئورین شده عدول کند به حیطة نسبی‌گرایی و سلايق فردی کشیده خواهد شد. نظیر تعریفی

۱. اصولاً تعریف و شاخص‌سازی یک مفهوم زمانی صورت می‌گیرد که اولاً مفهوم تعریف نشده باشد؛ ثانياً اگر مفهوم تعریف شده باشد محقق به منظور تحلیل موضوع بر اساس ایستارهای خویش اقدام به تعریفی خودساخته نماید.

شاخص‌سازی و مقوله‌بندی مفاهیم یکی از مهم‌ترین مراحل است که

که برخی از شاعران در مصاحبه‌های خود از «شعر» ارائه می‌دهند که مثلاً شعر «حس غریبیست که در لحظه‌های دلتنگی در کنارم می‌نشیند و با من یک قهوه می‌نوشد» و قس علی هذا.

غزل از جمله قالبهای شعری است که در معاجم و فرهنگهای لغت، تعاریف متعددی از آن شده است. درون‌مایه این تعاریف، غزل را مرادف عشق‌بازی با زنان و قالبی از شعر دانسته است که غالباً به ذکر زیبایی معشوق، سنگدلی او و درد هجران کشیدن عاشق از دست او می‌پردازد. البته چنین تعاریفی برخاسته از معنای خاص واژه «غزل» و «مغازله» است.

برای ارائه تعریف جدیدتری از غزل تنها باید دامنه مفهومی «غزل» را از «مغازله» و عشق‌ورزی به سایر حیطه‌های زندگی بشری گسترش داد و در معنا و مفهوم «تغزل» تجدید نظر کرد. «تغزل» به مفهوم خاص کلمه مربوط به زمانی است که «غزل» پیش‌درآمد قصیده بود و به صورت «تشبیب» یا «نسب» ارائه می‌گشت و شاعران در آن مقدمه به شرح عشق و جوانی می‌پرداختند. با جدا شدن غزل از قصیده و کسب استقلال، مفهوم تغزل را با خود به این قالب نواخته منتقل نمود.

امروزه اگر بخواهیم «تغزل» را تنها با عشق‌بازی مجازی تعریف کنیم، غزل را به قالبی تک‌ساحتی مبدل ساخته‌ایم. قالبی تک‌صدایی که تنها به واگویمه‌های عاشقانه می‌پردازد. در حالی که عشق و تغزل نیز می‌تواند جلوه‌های مختلفی را به خود بگیرد.

انسان موجودی است که در اجتماع زندگی می‌کند و رفتار او انعکاس تأثیراتی است که از محیط می‌پذیرد. چنین انعکاسی به فراخور دنیای نفسانی هر فرد متغیر است و هنر بهترین عرصه جهت تجلی این تأثیرات می‌باشد. اثر هنری تجلی‌بخش دنیای درونی هنرمند است و شعر تصویر آرمانهای شاعر است و آرمانهای شاعر تنها در یک مقوله - نظیر عشق‌بازی - قرار نمی‌گیرد. زیرا شاعر مانند هر انسان دیگر در معرض عشق، نفرت، یأس، شادی، اندوه، مبارزه، تسلیم، سلوک و سایر موارد است و غزل به عنوان قالب مسلط عصر ما تجلی‌بخش تمامی موارد ذکر شده است و عشق نیز یکی از این مقوله‌ها می‌تواند باشد.

به نظر بنده لوازم ذاتی غزل - احتمالاً - تلقیق اندیشه و احساس در قالب بیانی تازه است. توجه صرف و مطلق هر کدام از لوازم ذاتی ذکر شده و نفی سایر الزامات منجر به پیدایش خلأ مفهومی در فضای غزل خواهد شد. اندیشه چیزی فراتر از آراء و اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی است. به عنوان مثال «هرگ‌آگاهی» می‌تواند نوعی اندیشه به حساب آید و احساس نیز چیزی فراتر از سائقه‌های زیستی است. فراتر از آه‌های مکرر کشیدن در فضای غزل.

۲. بر اساس تئوریهای کارکردگرایی (Functionalism)، هر پدیدهای تا زمانی که به ایفای کارکرد مناسب بپردازد، کماکان مورد نیاز جامعه خواهد بود و به بقای خود ادامه خواهد داد در محیطهای روستایی و ایلی که ساختار خانواده از نوع خانواده گسترده است مهد کودک و کودکستان دو فضای غیر کارکردی تلقی خواهند شد؛ زیرا جامعه روستایی نیازی به آنها حس نمی‌کند. در خانواده گسترده پدر، مادر و بسیاری از خویشاوندان در زیر یک سقف زندگی می‌کنند لذا اگر فرزندی در این خانواده متولد شد مورد حمایت بسیاری از افراد موجود در خانواده قرار خواهد گرفت. اما در محیطهای شهری و صنعتی که ساختار خانواده از نوع هسته‌ای است و تحرک شغلی زن و شوهر و به تبع آن تحرک مکانی‌شان بسیار است وجود نوزادان و کودکان بلا تکلیف، ضرورت پیدایش نهاد پاسخگو و بقای

آن رابطه معنی‌داری وجود دارد. اگر بخواهیم دلایل محور شدن غزل به عنوان قالب اساسی شعر فارسی را بیابیم باید در نیاز، ذائقه، تقاضای جامعه و کارکردهای پاسخگوی غزل دقت نظر بیشتری به عمل آورد. چنین نیاز و خواسته‌هایی را نمی‌توان در خلأ مورد ارزیابی قرار داد، بلکه باید آنها را در شبکه‌های زندگی اجتماعی مردم دید.

نیاز مردم به تلطیف و تصعید روح در مناسب‌ترین قالب که فراتر از دو بیتی و کوتاه‌تر از قصیده است و به بیانی بدیع آمیخته است یکی از موارد اقبال عمومی غزل در گذر ایام می‌باشد.

قدرت انعطاف غزل برای بیان احساسات و اندیشه‌های مختلف نیز از دیگر موارد مقبولیت غزل به شمار می‌رود. از سویی دیگر پریشان‌گویی ظاهری غزل مقبولیت عمومی را متوجه آن نموده است. زیرا نهاد آدمی به سمت تنوع متمایل است و یکنواختی را بر نمی‌تابد.

تمایل ایرانیان به تنوع و گریزشان از یکنواختی می‌تواند ریشه در تأثیر محیط طبیعی متنوع و زیبای ایران داشته باشد. در مقابل روی آوردن اعراب جاهلی به قالب قصیده را افق پهناوری دانسته‌اند که عرب صحرائشین همواره در مقابل خویش می‌دید. اما طبیعت چهار فصل ایران ذائقه مردم را برای قالبی تربیت نموده که ظرفیت تنوع را داشته باشد و این قالب، غزل است.

طول عمر غزل بستگی به نیاز و ذائقه‌های مخاطبین عام دارد از آنجا که قسمت عمده‌ای از نظام شخصیتی افراد را - که مالا مال از ذائقه‌های آنان است - «ضمیر ناخودآگاه جمعی» آنان تشکیل داده و ضمیر ناخودآگاه حامل پیشینه گران‌سنگی از شعر این مرز و بوم است و غزل سهم عمده‌ای از شعر را به خود اختصاص داده، می‌توان استنباط نمود که سلطنت غزل بر گستره ادبیات شعر ایران طولانی خواهد بود. اما اگر پدیده انقطاع نسلی و گسست فرهنگی در جامعه شدت یابد و ذائقه‌های افراد تجویزی گردد، احتمال به حاشیه رفتن غزل برای چند صباحی وجود دارد اما دگر باره طی فرآیند بازگشت به منزلت پیشین خود باز خواهد گشت، زیرا غزل برخاسته از نیازهای فطری است و با فطرت آدمیان نمی‌توان مبارزه کرد.

۳. گونبندی و سنخ‌بندی (تیپولوژی) زمانی میسر است که هر سنخ و گونه دارای حریم تعریف‌شده خاص خود باشد؛ به عبارتی دیگر جامع و مانع و دارای قدرت طرد متقابل باشد تا سایر گونه‌ها وارد گونه و سنخ مورد نظر نگردند. نظیر سنخ‌بندی دوییتی و رباعی که عنصر وزن و بحر فصل ممیز این دو قالب است.

سنخ‌بندی غزل در «حیطه مفهومی» - نظیر حیطه‌های اجتماعی، سیاسی، فلسفی و ... - کاری است بسیار دشوار اما گونبندی غزل در «حیطه‌های موضوعی» سهل‌الوصول‌تر می‌باشد؛ نظیر حیطه‌های عاشورا، دفاع مقدس، شهادت و ... زیرا حیطه‌های مفهومی دارای مرزبندی مشخص و دقیق نیستند. به عنوان مثال بسیاری از مفاهیم هم می‌توانند در حیطه غزل اجتماعی قرار گیرند و هم در حیطه غزل سیاسی. اما مقوله‌ای نظیر عاشورا دارای جغرافیای شعری خاص خود است.

۴. جریانهای اجتماعی در کشورهای غربی برآیند تکامل و تحول جوامع‌اند و تئوریهای اجتماعی پیامد وضعیت موجودند. به عبارتی دیگر از دل جریانهای اجتماعی بر می‌خیزند. به عنوان مثال جوامع غربی مرحله سنتی را پشت سر نهاده و به مرحله مدرن و پس از آن به مرحله فرامدرن (پست‌مدرن) رسیده‌اند. شرایط اجتماعی دوران فرامدرن (پست‌مدرن) آثار خود را بر تمامی عناصر نظام اجتماعی می‌نهد و هنر و ادبیات نیز از این تأثیر

بی‌نصیب نخواهد بود.

مؤلفه‌های شعر پستمدرن در غرب برآیند تحولات جوامع غربی‌اند لذا در توافق زیاد با ساختارهای فرهنگی و ذائقه‌های عمومی می‌باشند. در کشور ما فرایند مذکور به گونه‌های وارونه تعقیب می‌شود. یعنی گروهی از شاعران جوان که مدعی غزل پستمدرن‌اند، تئوریهای «پستمدرنیسم» را با درکی ناقص به عنوان دلیل و شاخص در نظر گرفته و سعی می‌نمایند تا بر اساس آنها شعر بسازند؛ بی‌آنکه به خاستگاه تئوری مورد نظر ببیندیشند.

برخی از اندیشمندان اعتقاد دارند که «پستمدرنیسم» بر روی ویرانه‌های «مدرنیسم» بنا شده است. با این فرض می‌توان اذعان نمود که کشور ما هنوز مرحله مدرنیسم را به طور کامل تجربه ننموده است. در چنین وضعی چگونه می‌توان به فراتر از آن اندیشید. امری را که به تجربه زیسته افراد مبدل نگشته چگونه می‌توان توصیف کرد یا آثار آن را در غزل متجلی نمود؟ مگر نه اینکه شعر زاینده خیال و اندیشه شاعری است که در جامعه زندگی می‌کند و از شرایط آن تأثیر می‌پذیرد. چگونه می‌توان از شرایطی تأثیر پذیرفت که هنوز حادث نشده است؟ همان گونه که پیش‌تر از این گفته شد در کشورهای غربی تئوریها از دل جریانهای اجتماعی تولید می‌شوند لذا می‌توان با تحلیل محتوای اشعار شاعران آن دیار به وجود اندیشه پستمدرنیسم یا پسا ساختارگرایی پی برد. اما در ایران شاعران مدعی شعر پستمدرن، چند تئوری ترجمه‌شده را ملاک کار خود قرار داده و با تعیین شاخصه‌هایی سعی می‌نمایند که شعرهایی بر اساس مقوله‌ها و شاخصه‌های تعیین شده بسرایند. به عنوان مثال شاعر سعی می‌کند که ساختار روایت شعر را بشکند، مؤلف را بکشد، نحو کلام را تا حد زیادی به هم بریزد و غزل را از حالت شنیداری به غزل دیداری مبدل سازد. چرا که این مؤلفه‌ها از عناصر غزل پسامدرن‌اند و فضیلتی بزرگ محسوب می‌شوند. چنین امری شعر را به حیطه‌های تصنع و تکلف خواهد کشاند و به غزلی خواهد انجامید که متناسب با ذائقه مخاطبان عام نیست. زیرا منطبق با ندای فطری انسانها نیست و با الگوی متعارف غزل پارسی فاصله دارد و حتی از خویشاوندان آن نیز به حساب نمی‌آید.

غزل فارسی حاصل تکامل طبیعی زبان، اندیشه و احساس است و چونان نوزادی است که با طی نمودن مراحل طبیعی رشد در فرصت مقرر به دنیا می‌آید و به حیات خود ادامه می‌دهد. اما جریانهای وارداتی مثل جنین نارسی می‌مانند که پیش از موعد سقط شده و هر چند که علائم حیاتی در آن مشاهده می‌شود، امیدی به استمرار حیات آن نیست.

آقای علی‌رضا طباطبایی، از غزل‌سرایان پیش‌کسوت، اعتقاد دارد: شعر موسوم به پستمدرن نباید پیوندش را با شعر و ادبیات کلاسیک قطع کند. نوآوریهای غیرمنطقی در غزل پستمدرن رو به فناست.

محمد آرم نیز بر این باور است که پستمدرن خوانش اشتباهی است که صورت گرفته. در غزل با هر فرمی باید امکانات شعر کلاسیک مورد خوانش قرار گیرد.

به رسمیت شناختن یک جریان ادبی بستگی به میزان مقبولیت آن جریان از نظر مخاطبان و سلاطین آنها دارد. سلیقه واقعی (نه تزریقی) ایرانی بر مبنای زیادوستی استوار است و زیبایی به تعبیر سهراب سپهری «تعبیر عاشقانه اشکال» است. بسیاری از سرایندگان غزل پستمدرن چنین تعبیر عاشقانه‌ای را به سطح ابتدال کشانده‌اند.

توجه صرف به لفظ، ساده‌گویی مفرط، عدم التزام به هنجارهای اخلاقی، قرائت نادرست از مقدسات، گفتمان ناشایست با ذات اقدس خداوند متعال

و دهها مورد دیگر با کدام معیار زیباشناختی سنجیت دارند. بقای چنین غزلهایی به اندازه جهان‌بینی محدود شاعران آن است. آقای علی باباچاهی اذعان می‌دارد، از نظر من چیزی به اسم غزل پستمدرن وجود خارجی ندارد و رویکرد جوانان به غزل در سالهای اخیر با ادعای پست مدرن توهمی بیش نیست.

در پایان بحث به پارهای از این به اصطلاح نوآوریهای شاعرانه اشاره می‌کنیم:

تکان نخورد و خیابان چراغ قرمز شد
و سبز پشت ترافیک لحظه‌ها گنجد
سکون شدیم به فرمان ایست تن دادیم
و از سکونت ما طرح رد پا گنجد
تمام مزرعه‌ها را مترسکان خوردند
پرنده‌ها به قفس پناه آوردند
به دامن نرسید اشک آخرین باور
و بغض پشت گلو ماند و ماند تا گنجد

ردیف «گنجد» بوی نامطبوعی را در فضای غزل پراکنده ساخته است به گونه‌ای که باید بینی خود را گرفت و غزل را با هر جان‌کنندی تا آخر ادامه داد.

شبی لبی به لب بی‌قرار ما بزیند
فقط شما نه کس دیگری شما بزیند
غریبه بوی مرا می‌دهی غریبه شما
نفس به لب، به تنم، گرم و بی‌هوا بزیند
سحر سپیدمدم و خلسه و هم‌آغوشی
به بوم نقش سفر تا به ناکجا بزیند
هنوز تو، نه شما بید بیت آخر من
شبی که لب به غزل لب به سبب ما بزیند

این نیز از جمله غزلهایی است که حتما در انجمنهای ادبی، شاعر آن به دلیل جسارت زبانی مورد تشویق تعداد زیادی از مجردان مذكر قرار خواهد گرفت.

الو سلام منم دختری که عاشق تو
پس از سه ماه الو هی پسر برو گم شو
سه ماه پیش دری را گشوده‌ای که بیا
سه ماه بعد همان در به هم زدی که برو
زمان مصرف من را درست بنویسد
چقدر ارزش دارم؟ حدود یک مانتو

شاعر به ضرورت وزن ۹ ماه را تبدیل به ۳ ماه کرده است اما توفیری نمی‌کند به همین اندازه بسنده می‌کنم زیرا ...

تازه عروس می‌شوم حجله اگر به پا کنی
باغچه دست مرا مزرعه حنا کنی
مراعات نظیر بین عروس و حجله و نانوشته‌های آن قابل تأمل است.
خدا که دید میان من و تو رازی هست
غضب نمود و به تبعیدمان مصمم شد

انتساب صفات ناپسندی نظیر حسد، صدور حکم ناروای کم‌جنبگی به ذات اقدس خداوند متعال شرط بندگی نیست. شکستن حریم حضرت دوست صفت ناپسندی است که امروزه در غزل جدید باب شده است. وقنا ربنا عذاب النار.

